

## **با لیخند وارد شوید...**

روزی ماهیگیری یک ماهی گرفت و آن را روی زمین انداخت. ماهی خودش را به بالا و پایین پرتاب می کرد. آن قدر ماهی این کار را کرد.



### **عصبانیت ماهیگیر**

روزی ماهیگیری یک ماهی گرفت و آن را روی زمین انداخت. ماهی خودش را به بالا و پایین پرتاب می کرد. آن قدر ماهی این کار را کرد. تا ماهیگیر عصبانی شد. ماهی را برداشت و آن را در آب انداخت و گفت: حالا آن قدر آنجا بمان تا خفه شوی. تا تو باشی این قدر ورجه ورجه نکنی.

### **فعالیت زیاد**

اولی: نمی دانم چرا ریش های من سفید شده است اما موهایم مشکی است؟  
دومی: برای اینکه تو از چانه ات بیش تر کار کشیده ای تا از مغزت.

### **شیر وحشی**

یک نفر داشت واسه دوستش تعریف میکرد: آره، چند وقت پیش داشتم توی جنگل می رفتم، که یک دفعه یک شیر وحشی بهم حمله کرد، منم نتونستم فرار کنم اونم منو گرفت و خورد.  
دوستش میگه: آخه چطوری میشه؟ تو که الان زنده ای و داری زندگی می کنی!!  
میگه: ای بابا، کدوم زندگی؟ تو هم به این میگی زندگی.

### **هزار پا و زیپ**

یه دفعه دو تا هزار پا همدیگر رو بغل میکنن میشن زیپ.

### **سگ فلج**

یه نفر یه سگ فلج داشته، هر وقت دزد میومده، سگه رو می گذاشته توی فرغون و دنبال دزده می دویده.